**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020919**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

محصل عرض ما تا اینجا این بود که حروف معنایش مرتبط هست با معنای جملۀ ناقصه و جملۀ تامه. حروف در واقع یا همان مفاد هیئت ناقصه را دارد یا مفاد هیئت تامه را دارد. مفاد هیئت ناقصه مثل حروف جر و مفاد هیئت تامه مثل هل، هل استفهام که مفاد جملۀ تامه را، یعنی به تعبیر دیگر حالا این که ما می‌گوییم هل مفاد هیئت تامه را دارد بنابر این است که نسبت استفهامیه را بگوییم از هل استفاده می‌شود، ولی اگر بگوییم هل به علاوۀ هیئت جمله، یعنی قسمتی از هیئت جمله است آن معنایش این است که مجموعۀ این هیئت جدید که هل هم جزئی از او هست نسبت استفهامیه را، نسبت تامۀ استفهامیه را دلالت می‌کنند، مثلا إنَّ دال بر نسبت تامۀ، یعنی قسمتی از هیئتی هستند که دلالت بر هیئت خبریه می‌کنند، البته یک معنای تأکیدی برای این چیز را هم کأنّ با خودش همراه می‌آورد.

**شاگرد:** أنَّ چه فرقی می‌کند؟

**استاد:** أنَّ عبارت بعدی را تبدیل به مفرد می‌کند. أنَّ مدلش اصلا متفاوت است، هیئت ناقصه نیست، اصلا أنَّ زیدٌ عالمٌ آن جمله را تبدیل به مفرد می‌کند، تأویل به مصدر می‌برد.

**شاگرد:** مفادش تصدیقی نیست؟

**استاد:** نه، أنَّ مفادش تصدیقی نیست، این که مثل أنَّ و أنْ اینها چیزهای مصدریه‌اند و أن تصوموا خیرا لکم، مبتدا قرار می‌گیرد یا فاعل قرار می‌گیرد، یعجبنی أنّ زیدا عالمٌ و امثال اینها. این هم یک سری حروفی داریم، حالا آن حروف جنبۀ مصدرساز آن هم یک سنخ حروف دیگری است که آن هم باید مد نظر باشد. عرض کردم حروف یکی از آن حروف حروف شرط است، در شرط یک اختلافی هست بین مناطقه و اهل ادب، مناطقه می‌گویند ادوات شرط می‌آید جملۀ شرطیه و جملۀ جزائیه هر دو را تبدیل می‌کند به مفرد و بین این دو تا مفرد نسبت برقرار می‌کند، اذا کانت شمس طالعة فالنهار موجودٌ محصّلش این هست که طلوع الشمس ملازم لوجود النهار، بین دو تا مفهوم افرادی که به وسیلۀ ادوات شرط آن جملات به آن تبدیل شدند ربط ایجاد می‌کند. ادبا نسبت را در جزا می‌دانند، می‌گویند جزا مقید به شرط می‌شود، در واقع یک چیزی شبیه مفعول فیه برای شرط، مثلا می‌گوییم اذا جاء زیدٌ وجب اکرامُه، یعنی وجب الاکرام وقت مجیء زید، شبیه مفعول فیه طوری می‌شود، در جایی که مثلا معنای مفعولی داشته باشد. البته من در ذهنم هست که این را باید بررسی کرد که این که به ادبا نسبت می‌دهد برای درستی‌اش، چون یک بحثی در ادبیات هست در مورد این که در اذا چه چیزی عمل می‌کند؟ عامل در اذا چی است؟ مثلا اذا جاء زید وجب اکرامُه، بعضی از سیبویه نقل شده عامل در اذا شرط است، بعضی‌ها گفتند عامل در اذا جزاء هست. فکر می‌کنم اینها ذهنیت‌ها متفاوت است، اگر عامل در اذا را جزاء بدانیم دقیقا همین معنایی هست که به ادبا نسبت می‌دهند، ولی اگر عامل در اذا را شرط بدانیم این خیلی سازگاری ندارد با آن تصویری، آن وقت حالا چه شکلی عاملش در شرط هست در اذا و امثال اینها شاید یک چیزی شبیه آن معانی منطقیین را سیبویه می‌خواهد مدعی بشود، کأنّ این شرط و جزاء، این مجموعه به یک معنا به معنای دقیقش این شرط وجزا هست که نسبت را دال هستند و این اذا مربوط به این شرط و جزا و به این مجموعه است، حالا بالأخره این تصوری که سیبویه دارد در مورد این که عامل در اذا شرط هست این یعنی چی امثال اینها، این نیازمند یک قدری به تبیین هست. ولی معمولا غیر از سیبویه و اینها معمولا عامل در اذای شرطیه و مثلا اذا، متی، اینهایی که جنبۀ ظرفی دارند یا أنّا، اینها را به اصطلاح عامل در اینها را جزا می‌دانند، خود این حروف را یک جنبۀ اضافی به شرط کأنّ پیدا می‌کنند، می‌گوییم اذا جاء زیدٌ وجب اکرامه مثلا حالا اذا جاء زید، جملات وجوبیه را هم به کار نبریم، جملات عادی به کار ببریم، اذا جاء زیدٌ جاء عمروٌ ما حصلش این است که جاء عمروٌ وقت مجیء زیدٍ، این اذا دو تا شأن دارد، یک معنای اسمی دارد که آن وقتی هست که توش خوابیده، یک معنای حرفی دارد که آن معنای حرفی متعلقش شرط را تأویل به مصدر می‌برد و مضاف الیه اذا قرار می‌دهد، اینجوری می‌شود وقت مجیء زیدٍ جاء عمروٌ، یک همچین معنایی را ادبا مدعی هستند. علی ای تقدیر ببینید غرض من این جمله هست که ما چه قائل به چیز ادبا بشویم، چه قائل به دیدگاه مناطقه بشویم بالأخره حروف اینجا در مرحلۀ اسناد تام دخالت دارند، البته بنابر هر دو مبنا هم در مرحلۀ اسناد ناقص هم دخالت دارند، حروف شرط، از یک طرف حروف شرط ربط بین شرط، تأثیرگذار هستند، حالا یکی یکی دنبال کنیم، بنابر دیدگاه مناطقه حروف شرط دو تا خاصیت دارند، یک خاصیتش در مرحلۀ تصوری است، یک خاصیتش در مرحلۀ تصدیقی است، یک خاصیتش شبیه جملات ناقصه است، مربوط به جملات ناقصه است، یک خاصیتش مربوط به جملۀ تامه است. آن خاصیتی که مربوط به جملۀ ناقصه است این است که حروف شرط، شرط و جزا را از تامه بودن به ناقصه بودن تبدیل می‌کند و تأویل به مصدر می‌برد اصلا. یعنی ما هم شرطمان تأویل به مصدر می‌رود هم جزای ما تأویل به مصدر می‌رود، دو تا عبارت ناقص که درش یک نوع نسبت ناقصه وجود دارد، نسبت مصدر به فاعل و سایر متعلقاتش. اذا جاء زیدٌ جاء عمروٌ این هست که مجیء زیدٍ، طبق دیدگاه، به جای اذا، إن را به کار ببرم که إذا خودش یک داستان دیگری دارد، إن جاء زیدٌ جاء عمروٌ. این می‌شود که مجیء زیدٍ ملازم لمجیء عمروٍ. إنْ جملۀ شرطیه را تبدیل می‌کند به مفرد، مفردی که یک، مفرد که می‌گوییم یعنی یک جملۀ ناقص، مجیء زیدٍ، مفهوم واحد مرکب. جزاء هم مفهوم واحد مرکب می‌شود، اینها را به همدیگر ارتباط برقرار می‌کند، ارتباطش در مرحلۀ نسبت تامه است. مجیء زیدٍ ملازم لمجیء عمروٍ، پس إنْ هم در مرحلۀ مراد، یک مفاد نسبت ناقصه اینجا ایجاد می‌کند، یعنی آن نسبتی که تامه بود تبدیل می‌کند به نسبت ناقصه، هم در شرط هم در جزاء، و هم ربط بین شرط و جزاء را ایجاد می‌کند در مرحلۀ نسبت تامه این دخالت دارد. حالا یا بگوییم این نسبت تامه مفاد مستقیم إنْ است، یا إنْ جزء الهیئة است، هیئت جملۀ شرطیه که إنْ هم جزئی از آن هست اینها دال بر نسبت تامه هستند، آنش خیلی مهم نیست هر کدام را بخواهی تعبیر بکنید مهم نیست. شاید درست‌تر همین مطلب دوم باشد آن که این وسط دال هست هیئت جملۀ شرطیه هست که إنْ هم جزئی از این هیئت هست، پس جزء الدال بر نسبت تامه است که عرض کردیم حروف گاهی اوقات دال تمام الدال هست، تمام العلة برای ایجاد آن نسبت تامه هست، گاهی اوقات جزء العلة برای ایجاد آن نسبت تامه هست. این بنابر مسلک مناطقه.

بنابر مسلک اهل ادب إنْ شرطیه همین کار را با شرط می‌کند، ولی نسبت به جزاء هیئت جزاء به علاوۀ إنْ آن نسبت را ایجاد می‌کند، این را توجه بفرمایید نکته‌ای که می‌خواهم بهش تکیه کنم، آن این است که یک تصویری ممکن است اینجا بشود که آن چیزی که دال بر نسبت هست هیئت جزاء به تنهایی هست، و هیئت جزاء دال بر نسبت هست، نسبت تامه، بعد از این که نسبت تامه شکل گرفت تازه می‌آید مقید می‌شود، نه این درست نیست. این که بخواهم ما بگوییم هیئت جزاء بعد از نسبت، بعد از این که یک نسبت تامه را ایجاد کرده‌اند تازه می‌آیند مقید می‌شوند نه از اوّل هیئت جزاء با إنْ این مجموعه یک هیئت جدیدی را تشکیل می‌دهد و این هیئت جدید یک حکم ناقصی را ایجاد می‌کند. حالا بحث این را تکمیل می‌کنم. بعضی از حروف گاهی اوقات در مفهوم افرادی دخالت دارند، گاهی اوقات در مفهوم نسبت تامه دخالت دارند، گاهی اوقات یک نوع نسبت ناقصه ایجاد می‌کنند، آن حروفی که نسبت ناقصه ایجاد می‌کنند مثل «و»، «و» گاهی اوقات در مرحلۀ عطف مفرد به مفرد به کار می‌رود، گاهی اوقات در مرتبۀ عطف جمله به جمله به کار می‌رود. عطف جمله به جمله در واقع یک نوع ارتباط نسبی هست، یعنی ارتباط در مرحلۀ نسبت هست، حالا توضیحش را خواهم داد. «و» عطف اگر مفرد باشد خب یک مفهوم جدید ایجاد می‌کند، زیدٌ و عمروٌ اخوان. زیدٌ و عمروٌ اینها با همدیگر یک مفهوم واحد درست می‌کنند اخوان برشان حمل می‌شود. نمی‌خواهیم بگوییم زید اخوان، عمرو اخوان، مبتدای ما این مجموعه است، زیدٌ و عمروٌ اخوان. ولی یک مرحلۀ دیگری داریم، «و» می‌آید مشابه آن نسبتی را که به زید ما نسبت می‌دهیم مشابه‌اش را هم برای عمرو ایجاد می‌کند، آن هم یک مرحلۀ دیگری است، یعنی بعد از تحقق نسبت مشابه آن را ایجاد می‌کند. جاء زیدٌ و جاء عمروٌ. اینجا ما دو تا در واقع نسبت حکمیه داریم، نسبت حکمیۀ اوّل جاء زیدٌ است، نسبت حکمیۀ دوم جاء عمروٌ است، «و» در واقع در حکم تقدیر فعل است، کأنّ یک فعل را اینجا مقدر می‌گیرد و نسبتی بین معطوف و فعل مقدر ایجاد می‌شود یک نسبت تامه هست. در مورد «و» عطف قضیه اینجوری است، یا «فاء» هم همینجور که دو تا نسبت ایجاد می‌شود، دو تا حکم ایجاد می‌شود علاوه بر این که این دو تا حکم هست یک مفهوم تعاقب ترتب حکم دوم بر حکم اوّل هم در عالم خارج یا در عالم ترتیب ذکری یا ترتیب «فاء» گاهی اوقات ترتیب خارجی هست، گاهی اوقات ترتیب ذکری هست، آن دو جور ترتیبی که وجود دارد، هر جور باشد بالأخره یک نوع ترتبی بین این دو جمله هم دال هست. ولی بعضی وقت‌ها یک «أو» داریم، «أو» یک نسبت جدید می‌خواهد ایجاد کند، می‌خواهد بگوید یا این نسبت اوّلیه تحقق دارد یا این نسبت دوم. ما در این جمله دو تا حکم نداریم، یک حکم تردیدی داریم، با «و» فرق دارد، «و» دو تا حکم داریم، «و» حکم اوّل داریم و حکم ثانی داریم. «فاء» هم همینجور است، دو تا حکم داریم ولی این دو تا حکم‌ها یک نوع ترتیبی بین این دو تا حکم، یک نوع ارتباطی بین این دو تا حکم هم وجود داشته باشد. ولی «أو» اینجور نیست. «أو» دو تا جمله‌ای که یک نوع، در واقع می‌خواهیم بگوییم یا این نسبت واقعیت دارد یا این نسبت، یک نسبت وُحدانی مردده، این نسبت را می‌خواهیم بگوییم در عالم خارج وجود دارد. یکی از حروف دیگری که گاهی اوقات جنبۀ افرادی دارد، در نسبت ناقصه دخالت دارد، گاهی اوقات در نسبت تامه، گاهی اوقات مفادش مفاد جملۀ ناقصه است، گاهی اوقات مفادش جملۀ تامه است ادوات استثناء است مثل إلّا، إلّا گاهی اوقات ما در مرحلۀ، ما می‌گوییم فلبس فیهم الف سنة الا خمسین عاما، هزار سال پنجاه سال کم، این هزار سال پنجاه سال کم قبل از این که اصلا در جمله قرار بگیرد یک مفهوم افرادی متعین دارد، شبیه مثلا چهار یک ربع کم، چهار ربع کم این هم شبیه همین است، ما این مجموع چهار ربع کم یک مفهوم افرادی ترکیبی هست، این چهار ربع کم خبر قرار می‌گیرد، الآن مثلا وقت، الوقت چهار یک ربع کم، خبر قرار می‌گیرد برای الوقت. ولی گاهی اوقات این شکلی نیست، ما می‌گوییم جاء القوم الا زیداً، ما نمی‌خواهیم بگوییم که إلّا زیدا در مرحلۀ حکم استثناء می‌کند، استثنای از حکم است، این که استثنای از حکم است یعنی چی؟ یعنی اوّل حکم می‌دهیم بعد استثناء می‌کنیم؟ نه، ما یک حکم یک مرحلۀ غیر مستقر دارد، یعنی مقدمۀ، یک نوع تمهیدی هست برای این که ما بگوییم حکم ما چه شکلی است، ما در واقع می‌خواهیم بگوییم حکم به مجیء قوم می‌کنیم و به مجی زید حکم نمی‌کنیم. این مجموعه یک حکم ترکیبی، یعنی حکم ما الآن آن حکمی که شکل می‌گیرد مربوط به قوم الا زید است نهایتا، به تعبیر دیگر ما ولو در مرحلۀ مفهوم افرادی زید را از قوم استثناء نمی‌کنیم، ولی در مرحلۀ حکم زید را استثناء می‌کنیم، یعنی در همان حینی که داریم حکم می‌کنیم، نه متأخر از حکم، یعنی ما سه جور تصویر استثناء داریم، استثنای بلا ملاحظة الحکم، که آن فلبس فیهم الف سنة الا خمسین عاما، آن از آن سنخ است. این شبیه حالا این استثناء گاهی اوقات با یک حرف صورت می‌گیرد، این تعبیر عرض کردم فلبس فیهم الف سنة الا خمسین عاما. گاهی اوقات ممکن است با یک عبارت انجام بشود، می‌گوییم هزار نفر ده نفر از آن کم بشود. گاهی اوقات یک عبارت ما ضمیمه می‌کنیم، کما این که در مورد زیاده‌اش هم همین جور است، یک موقعی ما می‌گوییم ۱۱۰، یک می‌گوییم ۱۰۰، ۱۰ تا بالا، که آیۀ قرآن در مورد اصحاب کهف و ازدادوا تسعا تعبیر کرده دیگر، این و ازدادوا تسعا یک عبارتی هست که این مجموعه‌اش ۳۰۰ سال ۹ سال بالا این تعداد زمان مکث اصحاب کهف در غار بوده، اینها به هر حال در مرحلۀ مفهوم افرادی دخالت دارند. گاهی اوقات همزمان با، در رتبۀ اسناد حکمی آن استثنا انجام می‌گیرد یعنی ما یک حکم استثنا شده، حکمی که در آن استثناء هم هست یک سنخه، گاهی اوقات حکم نسبت به همۀ افراد محکوم علیه صورت می‌گیرد، گاهی اوقات حکم نسبت به بعضی از افراد محکوم علیه صورت می‌گیرد، استثناء اینجوری است، که ما در مرحلۀ حکم ولو محکوم علیه را تصور می‌کنیم ولی حکم را می‌خواهیم بدهیم به همۀ آن محکوم علیه این حکم را نسبت نمی‌دهیم، حکم را به قسمتی از این محکوم علیها نسبت می‌دهیم، این معنای الای استثنائیه.

به نظر می‌رسد که ادوات شرط هم مفادش همین است، ببینید ادوات شرط نه این که ما یک بار، طبق مسلک ادبا دارم صحبت می‌کنم، طبق مسلک اهل منطق که مسئله روشن است، طبق مسلک ادبا اینجور نیست که یک جزا اوّل یک نسبت ایجاد بشود بعد این نسبتی که ایجاد شد فعل نفسانی اسناد که در مغز و ذهن متکلم شکل گرفت بعد این نسبت مقید بشود، نه، از اوّل می‌تواند در ذهن انسان یک اسناد مطلق صورت بگیرد، می‌تواند اسناد مقید صورت بگیرد، ادوات شرط دال بر این هست که در ذهن متکلم اسناد مقید صورت گرفته است، حالا یک نکته‌ای اینجا هست آن نکته در بحث تقیید جملۀ شرطیه مورد استفاده قرار گرفته آن این است که اگر مفاد جملۀ شرطیه معنای حرفی، یعنی جملۀ جزاء مثلا، طبق مبنای شما فلاسفه، مبنای اهل منطق را در نظر نگیرید، مبنای اهل ادب را در نظر بگیرید، جزا اگر یک معنای حرفی باشد چجوری می‌تواند تقیید به شرط بشود؟ خب در بحث واجب مشروط این بحث مطرح است که عرض کردیم یک مشکل بحث جزئی بودن معنای حرفی است، یک بحث آلی بودن معنای حرفی است. من به نظرم ما اوّل این آلیتی که اینجا مطرح شده را تصویر کنیم ببینیم آلیت یعنی چی؟ من می‌خواهم این را عرض بکنم که هیئت جملۀ تامه، هیئتی که در جملات تامه است و دال بر اسناد هست این که ما می‌خواهیم بگوییم این هیئت معنای آلی دارد اصلا یعنی چی؟ ما در مورد جملۀ ناقصه، این آلیت را می‌توانیم تصویر کنیم. آلیت در جملۀ ناقصه دو جور معنا می‌تواند داشته باشد، یک جور معنایش این است که این ربطی که ایجاد می‌شود این ربط وقتی دو طرف ربط به هم مرتبط می‌شوند دیگر ربط دیده نمی‌شود، ما سه تا جزء نداریم، دو تا جزء به هم پیوسته داریم. اگر سه تا جزء داشتیم بین این اجزاء هم نیاز به ربط بود. ربط وجودش در ضمن این طرفین هست، این یک مفاد، و به تعبیر دیگر وقتی این دو تا، مراد این است این دو تا که ترکیب می‌شوند در عالم ترکیب یک مفهوم مرکب دو جزئی ایجاد می‌شود، اولا مفهوم واحد است نه مفهوم غیر واحد که اجزایش، دو تا جزء پراکنده از هم باشد، نه به هم چسبیده‌اند، ولی دو تا چیز به هم چسبیده‌اند و خاصیت آن حرف ربط مثل خاصیت طرفین نیست، آن طرفین هر کدامشان در ضمن کل با وجودی که جنبۀ جزئیت دارند خودشان هم یک نحو هویتی در ضمن کل دارند، ولی ربط این شکلی نیست.

یک معنای دیگری برای ربط هست که ربط یعنی مثلا حروف، حروف هیئات، هیئات یک معنایی دارند، این معناها در طرفین معنا پیدا می‌کنند. مثلا آقای خویی می‌گوید نسبت ناقصۀ اضافه دال بر تحصیص است. تحصیص معنایی هست در مضاف هست، مثلا من می‌گویم درِ مدرسه، بابُ مدرسةٍ حالا اینجوری تعبیر بکنیم، باب اوّل همۀ باب‌ها را شامل می‌شد، همۀ درها را، ولی مدرسةٍ که به آن اضافه کردیم باب مربوط به مدرسه می‌شود. این یک نوع تضیّق در دائرۀ صدق باب ایجاد می‌شود به وسیلۀ این حرف، این شکلی. گاهی اوقات هم مثلا حروف جر، حروف جر که گفتیم آن نسبت ناقصه است در شبیه نسبت ؟؟؟ هست یک نوع نسبت ناقصه‌ای ایجاد، این معنای نسبت ناقصه‌ای که ایجاد می‌کند ربط بین سیر مثلا و کوفه می‌دهد، السیر من الکوفة، ولی با این اضافه که یک نوع ابتدائیت را هم در کوفه اشراب می‌کند. یعنی یک معنایی، یک لونی به طرفین، حالا یا جزء اوّل یا جزء دوم به وسیلۀ این حروف اعطاء می‌شود. این معنای آلی بودن یعنی این، یک معنایی دارند که این معنا مربوط به خودش نیست، رنگ طرفین، طرفین به وسیلۀ این حروف رنگ می‌گیرند، تغییر معنایی پیدا می‌کنند، محصص می‌شوند، ابتداییت توشان می‌رود، یک همچین معنایی. این هم دو معنا.

هیچ یک از این دو معنا در نسبت تامه معنا ندارد. چون نسبت تامه اینجور نیست که ما طرفین این چیزی که به نام طرفین نسبت قرار داده شده باشد اینها را ما یکی کنیم که، که ما بگوییم در آن مرکبی که هست نقش این حروف مثل نقش طرفین نیست، یک اصطلاحی در شیمی دارند در ترکیبات شیمیایی که ایجاد می‌شود می‌گویند کاتالیزور، بعضی مواد هستند باعث یک ترکیب شیمیایی می‌شوند یا ترکیب شیمیایی را تسریع می‌کنند ولی خودشان در نتیجه ظاهر نمی‌شوند که اصطلاح کاتالیزور بهش می‌گویند، یک چیزی شبیه این حروف، حالا یا شتاب دهنده یا اصلا ایجاد کننده، بحث شتاب دهنده صرفا هم شتاب دهندگی، گاهی اوقات ایجاد کننده است ولی خودشان در آن نتیجه ظاهر نمی‌شوند و یک اصطلاح کاتالیزور که آنجا دارد. حروف در نسب ناقصه یک همچین نقشی دارد که نه خودشان در نتیجه هستند، تازه اینجا هم هستند نه این که اصلا هم از بین بروند، ولی حضورشان با حضور طرفین فرق دارد، یک حضور اندکاکی است. عرض کردم در نسبت ناقصه ربطی که هست این شکلی است درست است. ولی در نسبت تامه اصلا این شکلی نیست، اینجور نیست که مبتدا و خبر در همدیگر مندک بشوند، یک چیز جدید، و مبتدا و خبر هم رنگ خاصی در این نسبت نمی‌گیرند، به همان حالت خودشان باقی می‌مانند. بله مسند یک عنوان عرضی در طول نسبت به اینها نسبت داده می‌شود، مسند و مسند الیه، آن یک حرف دیگر است آن در طول نسبت این عنوان عرضی برشان صادق است، ولی نسبت یک فعلی هست و از اینجا همین نکته‌ای را که من می‌خواستم عرض کنم که ربط ناقص و ربط تام دو تا ربط مختلف النوع هستند، مختلف السنخ هستند، فقط تفاوتشان به نقصان و تمام نیست، اینجور نیست که کأنّ یک مدل ربط باشد یکی‌شان ناقص است، یکی کم دارد یکی زیاد دارد، آن تعبیری که مرحوم آقای خویی تعبیر می‌کنند که تعبیر درستی هم هست که نسبت چیزی نیست که کم و زیاد داشته باشد، ناقص و کامل داشته باشد، نسبت یا هست یا نیست، روی همین جهت ایشان در جملۀ تامه بحث را از نسبت خارج می‌کند به یک وادی‌های دیگر می‌برد، حالا آن وادی‌ها هم درست نیست من نمی‌خواهم وارد آن وادی‌ها بشوم، ولی اصل این ایده که مفاد جملۀ ناقصه با مفاد جملۀ تامه اصلا مختلف السنخ هستند کاملا درست است، و این است که من اصلا آلی بودن به این معنایی که در نسبت ناقصه تصویر می‌شود در تامه هم ما تصویر نمی‌کنیم، اصلا آلی نیست، کی گفته آلی است؟ آلی به این معنا که یک معنایی باشد که در طرفین معنا داشته باشد نه اصلا در طرفین نیست خودش یک فعلی از افعال است، و این را هم ضمیمه بکنم اصلا در نسبت ناقصه هم آن معنای اصلی که در نسبت ناقصه هست یک فعلی از افعال است، یعنی ما این را اشاره می‌کردیم که یک تفاوت ماهوی که بین مفاد اسماء و مفاد نسب تامه و نسب ناقصه و ربط تام و ربط ناقص بما فیها الحروف که حروف هم می‌گفتیم از همین سنخ هست، آن این است که آنها دال بر یک فعلی از افعال هستند، ما فعلی، یک فعل ربط در جملات ناقص داریم، یک فعل ربط در جملات تام داریم، این فعل ربط در ذهن متکلم ایجاد می‌شود و به وسیلۀ آوردن حروف و آوردن هیئت تامه یا هیئت ناقصه ما می‌خواهیم مشابه همان فعلی که در ذهن متکلم ایجاد شده است در ذهن مخاطب هم ایجاد کنیم. از سنخ اصلا فعل است نه از سنخ تصویر ذهنی، اخطاری، یعنی آن مطلبی که مرحوم نایینی بالوجدان درک کرده بود که حروف هویتش با هویت اسماء فرق دارد، و این را با این تعبیر کرده بود که معانی بعضی‌هایشان اخطاری هستند، بعضی‌هایشان ایجادی، ما اینجوری تعبیر می‌کردیم، الموجود فی الذهن اما تصورٌ و اما فعل نفسانی. و این فعل نفسانی می‌تواند ربط ناقص باشد و می‌تواند ربط تام باشد و اینها در ربط ناقص یک نوع آلیتی به یکی از این دو معنایی که عرض کردم می‌توانیم تصویر کنیم، ولی این آلیت را ما در ربط تام اصلا نمی‌بینیم، این است که ربط ناقص و ربط تام دو تا فعل مختلف الهویة هستند، هر چند هر دوشان در جامعه ربط برقرار کردند مشترک هستند، به هر حال یک نوع ارتباطی بین این دو مفهوم به وسیلۀ هیئت ناقصه و هیئت تامه ایجاد می‌شود. در رابط بودن مشترک هستند، ولی سنخۀ رابطیت هیئت ناقصه با سنخۀ رابطیت هیئت تامه متفاوت است، و این ربط یک فعل نفسانی است، این که ما افعال نفسانی را متکلم هنگامی که این فعل ازش سر می‌زند اصلا بهش توجه ندارد نه توجه هم دارد، هم در ربط ناقص بهش توجه دارد، هم در ربط تام بهش توجه دارد، البته توجه به این که بگوییم یک تصویری از آنها در ذهنش شکل می‌گیرد نه، یک مطلبی مرحوم آقای صدر دارند می‌گویند توجه تفصیلی یا مثلا تعبیر الآن توجه تفصیلی، الآن تعبیرش را کتاب نیاوردم این را، یک تعبیری دارند که لازم نیست حتما ذهن انسان وقتی متوجه یک تصویری می‌شود برای این که با آن تصویر ارتباط برقرار کند با یک شیء ارتباط برقرار کند آن که آن شیء ازش یک تصویری در ذهن ایجاد بشود، خود صور ذهنیه، ذهن انسان نسبت به آنها جایی که علم حضوری دارد توجه به این صور دارد، فعل‌های نفسانی هم اینجوری است، توجه به آنها هست، نه این که از آنها یک تصویری در ذهن انسان شکل می‌گیرد، نه، هنگامی که این فعل می‌خواهد تحقق پیدا کند انسان به آنها توجه دارد، البته یک نکته‌ای اینجا هست آن این است که این فعل‌های نفسانی از آن جهت که یک فعل اختیاری هستند و افعال اختیاریه مسبوق به یک مقدماتی هستند این افعال اختیاریه قبل از آن تصورش در ذهن انسان شکل می‌گیرد. من می‌خواهم بین زید و عالم ربط ایجاد کنم، یک فعل اختیاری هست، این فعلی که بعدا می‌خواهم محقق کنم بعدا تصور می‌کنم و بعد آن فعل را ایجاد می‌کنم، حالا ربط تام یا ربط ناقص هر کدام از اینها باشد. قبل از این که آن فعل تحقق پیدا کند تصور آن فعل در ذهن من ایجاد می‌شود چون هدف من این هست که آن فعل را ایجاد کنم، من آن چیزی را که می‌خواهم ایجاد کنم اوّل تصور می‌کنم بعد ایجادش می‌کنم. ما هم در ربط ناقص هم ربط تام در هر دوی اینها قبل از ربط ما تصور اینها را می‌کنم. حالا این نکته‌ای دارد الآن دیگر وقت گذشت من فردا این بحث را می‌خواهم تکمیل کنم. من به نظرم اصلا خیلی این بحث نیاز به راه حل‌هایی اینجا بحث‌های طول و درازی دارد همه مبتنی بر این مقدمه است که معنای هیئت را معنای آلی بدانیم، ما اصل این را منکریم که هیئت معنایش آلی نیست، آلیتی در هیئت وجود ندارد و بنابراین اصلا به نظر من مشکل جدی‌ای نیست، این را حالا من فردا تکمیلش می‌کنم. حالا راه حل‌هایی که اینجا ارائه داده شده چقدر درست است و چقدر غلط است آقای صدر راه حل‌هایی اینجا ارائه داده آنها را دیگر من وارد آن چیزش نمی‌شوم. حالا نکته‌ای می‌خواهم عرض بکنم ما همۀ این بحث‌هایی که اینجا کردیم در مورد اصل هیئت به معنای عامش است، اسناد به معنایش عامش است، اسناد استفهامی، انشائات به معنای عامش، حالا چه انشای استفهامی باشد، چه انشای طلبی باشد آنها یک بحث خاص دیگر دارد، ما این بحث حروف را یک مقداری، دیگر بحث چندانی ندارد، تکمیل کردیم می‌رویم روی تفاوت خبر و انشاء، فرق خبر و انشاء، بعضی بحث‌ها بحث حرف بما هو حرف نیست، انشاء خودش یک نکات خاص دیگری دارد، تفاوت بین خبر و انشاء را بعد از این دنبال خواهیم کرد. امروز بعد از ظهر ان شاء الله همان اعتراض چهارمی که آقای خویی در کلام آقای صدر از آقای خویی نقل می‌کند به مسلک مشهور در تبیین اسناد تام آن را ان شاء الله در کلاس راهنما در خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد